

ایشان کنیز بوده‌اند.

ام عیسی صغری دختر علی بن عبدالله بن عباس همسر عبدالله بن حسین بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بوده است. ام عیسی برای عبدالله بن حسین فرزند نیاورده است، و چون عبدالله بن حسین در گذشت ام عیسی هم به سبب همسری و هم به نسب و خویشاوندی پدری از او ارث برد. امینه دختر علی همسر یحیی بن جعفر بن تمام بن عباس بن عبدالمطلب بود. او هم برای یحیی فرزندی نیاورد. لبابه دختر علی بن عبدالله بن عباس همسر عبیدالله بن قثم بن عباس بن عبدالمطلب بوده است.^۱ برای او محمد را آورده که در کودکی در گذشته است و دختری به نام بریقه، این بریقه همسر جعفر پسر منصور عباسی بوده است. جعفر همان جعفر اصغر است که به ابن کردیه معروف بوده است. دختران دیگر علی بن عبدالله بن عباس ظهور و بروزی نداشته‌اند. فاطمه دختر علی بن عبدالله از همه دخترانش بزرگتر و از همگان برتر و پسندیده‌تر بوده و برادران و برادرزادگانش سفاک و منصور به سبب خرد و دوراندیشی و اندیشه درست او، او را گرامی می‌داشتند و در بزرگداشت او فروگذاری نمی‌کردند.

علی بن عبدالله بن عباس کوچکترین فرزند پدر خود بوده است. او زیباترین و تنومندترین قرشی بر روی زمین و پرنمازترین ایشان بوده و به سبب بسیاری عبادت و فضیلت به او سجاد می‌گفته‌اند.

فضل بن دُکین از ابوساسان هُشیم بن هشام، از ابوالمغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: «آنچه جستجو می‌کردیم که کفشی به اندازه پای علی بن عبدالله بن عباس بیابیم نمی‌یافتیم ناچار سفارش می‌دادیم که کفش و سرپایی برای او بسازند. و چنان بود که هرگاه خشمگین می‌شد تا سه روز نشان خشم در او شناخته می‌شد، او گاهی در شبانروز هزار رکعت نماز می‌گزارد.»^۲

عبیدالله بن محمد بن عایشه قرشی تیمی از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب به پسرش سلیمان وصیت کرد. او را گفتند: به سلیمان وصیت می‌کنی و محمد را وصی خود نمی‌کنی؟ گفت: خوش نمی‌دارم که او را با

۱. در متن در چاپ بریل و بیروت به اشتباه قثم بن عباس بن عبیدالله بن عباس چاپ شده است.

۲. ظاهراً در این گونه روایات عدد هزار برای مبالغه است. در فارسی هم بسیار آمده است مانند «هزار جهد بکردم که سر عشق ببوشم».

وصیت آلوده سازم.

عبدالله بن محمد ما را گفت که پدرم می‌گفت از مشایخ شنیدم که می‌گفتند * خلافت به آنان رسید در حالی که به خدا سوگند در منطقه حمیمه هیچ‌کس از آنان بیشتر قرآن نمی‌خواند و بهتر عبادت نمی‌کرد و پارسا تر نبود.

معن بن عیسی از عطف بن خالد وابسی ما را خبر داد که می‌گفته است * علی بن عبدالله بن عباس را دیدم که موهای خود را با رنگ سیاه خضاب می‌بست. عبدالله بن طاوس گاهی از او روایت نقل کرده است. علی بن عبدالله بن عباس محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که علی بن عبدالله بن عباس به سال یکصد و هیجده درگذشته است. ابومعشر و کسان دیگری غیر از او گفته‌اند که علی بن عبدالله به سال یکصد و هفده در شام درگذشته است.

عباس بن عبدالله

ابن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش زرعۃ دختر مِشْرَح بن معدی کرب بن ولیمه از قبیله کنده است که همو مادر برادرش علی بن عبدالله هم بوده است. عباس بن عبدالله بزرگترین فرزند ابن عباس بوده و کنیه ابن عباس هم به نام او بوده است. از عباس بن عبدالله گاهی روایت شده است. عباس بن عبدالله این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش مریم دختر عباد بن مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلمی بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید منات بن تمیم بن مژ بن اذ بن طابخه بن الیاس بن مضر بوده است. عون که مادرش حبیبۃ دختر زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی بوده است. محمد و دختری به نام قریبه که مادر آن دو جعدۃ دختر اشعث بن قیس بن معدی کرب بن معاویه بن جبلة کندی است. عباس بن عبدالله پس از رحلت حسن بن علی بن ابی طالب با جعدۃ ازدواج کرد.

اعقاب عباس بن عبدالله بن عباس منقرض شده‌اند و هیچ‌کس از آنان باقی نمانده است و امروز - قرن سوم هجری - از اعیان عبدالله عباس جز از فرزندانگان علی بن عبدالله بن عباس که هم شمارشان بسیار و هم عهده‌دار خلافت‌اند کسی باقی نمانده است.

عبدالله بن عبیدالله بن عباس

این عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مادرش کنیزی بوده است. عبدالله بن عبیدالله این فرزندان را آورده است: حسن و حسین که مادرشان اسماء دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم است. عبدالله بن عبیدالله از عموی خود عبدالله بن عباس روایت نقل کرده است و پسرش حسین و دیگران آن روایات را از او شنیده و نقل کرده‌اند. عبدالله بن عبیدالله محدثی مورد اعتماد بوده و احادیثی نقل کرده است. نسل او از میان رفته است و هیچ کس از آنان باز نمانده است.

عباس بن عبیدالله

این عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، مادر او هم کنیز بوده است. او برادر مادری عبدالله نیست. عباس بن عبیدالله این فرزندان را آورده است: عباس که نسلی از او نمانده است. سلیمان و داود و قُثم اکبر که در کودکی درگذشته است و قُثم اصغر که کارگزار ابو جعفر منصور بر یمامه بوده است. ام جعفر و میمونه که همان ام محمد است و عبده و عالیه و ام جعفر دیگری که مادران ایشان کنیز بوده‌اند. بازماندگان و فرزندان عباس هم اکنون در بغداد هستند. از عباس بن عبیدالله هم گاهی روایت نقل شده است.

جعفر بن تمام بن عباس

این عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش عالیه دختر نهیک بن قیس بن معاویه از خاندان هلال بن عامر بن صَعَصَعَه است. جعفر بن تمام این فرزندان را آورده است: یحیی و احمد و دختری به نام عَلَیَّة که مادرشان کنیزی بوده است. ام حبیب که مادرش رعون دختر سلیمان بن نعمان بن قیس بن معدی کرب از قبیله کِنْدَه است. ام جعفر که مادرش ام عثمان دختر ابی بکر بن ابی قیس است. این ابوبکر همان عمرو بن حُبیب بن سیار بن نزار بن معیص

بن عامر بن لوی است. فرزندان و فرزندزداگان جعفر بن تمام بن عباس منقرض شده‌اند و هیچ‌کس از ایشان نمانده است. از جعفر بن تمام گاهی حدیث روایت شده است.

عبدالله بن معبد بن عباس

ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مادرش ام جمیل دختر سائب بن حارث بن خزَن بن بُجَیر بن هُزَم بن رویبة بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است. عبدالله این فرزندان را آورده است: معبد و عباس اکبر و عبدالله و أمّایها که مادرشان ام محمد دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم است. محمد که مادرش جَمْرَة دختر عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. ابراهیم، عباس اوسط و عباس اصغر که والی مکه بوده است و عبدالله و لبابة که مادران ایشان کنیز بوده‌اند. از عبدالله بن معبد گاه روایت شده و محدثی مورد اعتماد بوده است.

عبدالله بن عبدالله بن حارث بن نوفل

ابن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش خالده دختر معتب بن ابی لهب بن عبدالمطلب بن هاشم بوده است. عبدالله بن عبدالله بن حارث این فرزندان را آورده است: سلیمان و عیسی که مادرشان کنیزی است. عاتکه که او هم مادرش کنیز بوده است و حمّاده از کنیزی دیگر. زُهری از عبدالله بن عبدالله گاهی حدیث روایت کرده است. عبدالله محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

اسحاق بن عبدالله بن حارث

ابن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش ام عبدالله دختر عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است. اسحاق این فرزندان را آورده است: عبدالله و عبدالرحمن و طَلّاب و یعقوب که مادرشان أم عبدالله دختر عبدالرحمان بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است. هند و أم عمر که مادرشان کنیزی بوده است.

صَلْت بن عبدالله

ابن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم و مادرش کنیزی بوده است. صلت بن عبدالله این فرزندان را آورده است: یحیی که مادرش امامه دختر مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. حُمَید که مادرش زینب دختر عبدالله بن ابی احمد بن جحش بن رثاب اسدی است. فاطمه که مادرش کنیزی است. صلت فقیه و عابد بوده است.

محمد بن عبدالله

ابن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب. مادرش هند دختر خالد بن حزام بن خُوَیلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی است که به ام خالد معروف بوده است. محمد بن عبدالله این فرزندان را آورده است: قاسم و معاویه که مادرشان ضُرَیْبَة دختر حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است و از آن دو نسلی باز نمانده است. جعفر و قسیمه که مادرشان حمیده دختر ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است. گاهی زُهری از محمد بن عبدالله بن نوفل حدیث نقل کرده است.

زید بن حسن

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش اُمّ بشیر دختر ابومسعود بوده است و این ابومسعود همان عُقَبَة بن عمرو بن ثعلبة بن أُسیره بن عسیره بن عَطِیَة بن جدارة بن عوف بن حارث بن خزرج است. زید بن حسن این فرزندان را آورده است: محمد که مادرش کنیزی بوده است. او در گذشته و نسلی از او باز نمانده است. حسن بن زید که مادر او هم کنیز بوده است و برای ابوجعفر منصور حکومت مدینه را عهده دار بوده است. نفیسه که مادرش لبابة دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بوده است و او را ولید بن عبدالملک بن مروان به همسری گرفته است و نفیسه در حالی که همسر ولید بوده در گذشته است.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالرحمان بن ابی موال ما را خبر داد که می گفته است * زید بن حسن را می دیدم که سوار می شد و می آمد و کنار سوق الظهر می ایستاد و خود می دیدم که مردم به او می نگریستند و از تناوری او شگفت می کردند و می گفتند نیای او رسول خداست.

محمد بن عمر واقدی می گوید * زید بن حسن گاهی از جابر بن عبدالله روایت می کرده است.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالله بن ابی عبیده به ما خبر داد که می گفته است * روز مرگ زید بن حسن که در منطقهٔ بطحاء ابن ازهر در چند میلی مدینه در گذشته بود و جنازه اش را به مدینه می آوردند پشت سر پدرم سوار بر مرکب بودم همینکه به گردنه و میان دو منار رسیدیم جنازهٔ زید بن حسن که آن را در هودجی نهاده و بر شتر بار کرده بودند پیدا شد. عبدالله بن حسن بن حسن در حالی که ردای خود را به کمر بسته بود و پشتش برهنه بود پیاده پیشاپیش آن در حرکت بود پدرم به من گفتم: پسر جان! پیاده شو رکاب را بگیر تا من پیاده شوم. به خدا سوگند اگر عبدالله پیاده حرکت کند و من سوار باشم هرگز مهر و رحمتی نسبت به من نخواهد ورزید - هیچ پوششی از من پذیرفته نخواهد بود - پدرم پیاده شد و من سوار بر خر شدم. پدرم همچنان پیاده می رفت تا پیکر زید را به خطنه اش در محلهٔ بنی حُدَیله بردند و غسل دادند و سپس بر سر بر نهادند و به سوی بقیع بردند.

حَسَنُ بنِ حَسَنِ

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش خولة دختر منظور بن زبّان بن سیار بن عمرو بن جابر بن عقیل بن هلال بن سُمَیّ بن مازن بن قزازه بوده است. حسن بن حسن این فرزندان را آورده است: محمد که مادرش رَمَلَة دختر سعید بن زید بن عمرو بن نُفیل بن عبدالعزّی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بوده است. عبدالله که در کوفه در زندان ابو جعفر منصور در گذشته است و حسن و ابراهیم که این دو هم در زندان منصور در گذشته اند، زینب که ولید بن عبدالملک بن مروان با او ازدواج کرده و سپس از او جدا شده است و اُم کلثوم که مادر این پنج تن فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی طالب بوده است و مادر فاطمه ام اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن

تیم بن مرّه بوده است. جعفر و داود و فاطمه و ام القاسم که همان قَسِیمَة است و مُلَیکَه که مادرشان کنیزی به نام حبیبه فارسی است که به خاندان ابی ابس از جدیله وابسته بوده است. ام کلثوم که مادرش کنیزی بوده است.

شبابه بن سوار فزاری از فَضَّیل بن مرزوق ما را خبر داد که می گفته است خودم شنیدم که * حسن بن حسن به مردی که درباره ایشان غلو و مبالغه می کرد می گفت: ای وای شما! ما را برای خدا و در راه خدا دوست بدارید. اگر خدای را فرمان بردیم ما را دوست بدارید و اگر خدای را نافرمانی کردیم ما را دشمن بدارید. آن مرد به حسن گفت: شما نزدیکان و خاندان رسول خدائید. پاسخ داد که وای بر تو اگر خداوند کسی را بدون فرمان برداری و فقط به سبب خویشاوندی رسول خدا از عذاب معاف می فرمود بدون شک کسی که از لحاظ پدر و مادر به رسول خدا نزدیک تر از ماست بهره می برد - ظاهراً مقصود ابولهب است - به خدا سوگند من بیم آن دارم که شکنجه گنهکار ما دو برابر باشد و امیدوارم پاداش نیکوکار ما دو برابر داده شود. وای بر شما از خدا بترسید و درباره ما سخن برحق بگویید - اعتقاد درست داشته باشید - که این کار بر آنچه می خواهید رساتر است و ما هم به همان اندازه از شما راضی خواهیم بود. سپس افزود: اگر آنچه شما اعتقاد دارید از دین خدا باشد و پدران ما به ما خبر نداده و ما را به آن ترغیب نکرده باشند نسبت به ما بد کرده اند. آن شخص رافضی به حسن بن حسن گفت: مگر پیامبر علیه السلام درباره علی نفرموده است «من کنت مولاة فعلی مولاة»؟ حسن گفت: به خدا سوگند اگر رسول خدا از این سخن حکومت و سلطنت را اراده می فرمود برای مردم تصریح می کرد همچنان که درباره نماز و زکات و روزه و حج خانه خدا تصریح و به روشنی بیان فرموده است و در آن صورت به آنان می فرمود: ای مردم! این شخص پس از من ولی شماست، که خیرخواهترین مردم برای مردم رسول خدا بوده است. وانگهی اگر به گونه ای که شما می گوید خدا و پیامبر، علی را برای این کار و قیام پس از پیامبر علیه السلام برگزیده بودند، باید خطا و گناه علی از همه مردم بزرگتر باشد که آنچه را پیامبر به او فرمان داده رها کرده است^۱ و او می بایست در آن

۱. علاوه بر آنکه فَضَّیل بن مرزوق از لحاظ بسیاری از بزرگان علم درایه و رجال چندان مورد اعتماد نیست و در این باره می توان به شماره ۶۷۷۲ میزان الاعتدال ذهبی مراجعه کرد، باید توجه داشت که به فرض درستی این سخن، حسن بن حسن در جان گرفتاری به سر می برده که به گفته خود محمد بن سعد در چند سطر پیش به پسر او در زندان ابوجعفر

باره همانگونه که پیامبر او را فرمان داده بود قیام می‌کرد یا آنکه عذر خود را برای مردم روشن می‌ساخت.

ابو جعفر محمد بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش أم عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب است.^۱ ابو جعفر محمد بن علی این فرزندان را آورده است: جعفر بن محمد و عبدالله بن محمد که مادرشان أم فزوة دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است. ابراهیم بن محمد که مادرش ام حکیم دختر أسید بن مغیره بن احنس بن شریق ثقفی است. علی و زینب که مادرشان کنیزی است. أم سلمة که مادر او هم کنیز است.

احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جعفر محمد بن علی مرا فرمود که ای جابر خصومت و جدل مکن که خصومت قرآن را تکذیب می‌کند.

احمد بن عبدالله بن یونس از فضیل بن عیاض، از لیث، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می‌فرموده است: * با اصحاب خصومت و جدل همنشینی مکنید که آنان درباره آیات خدا ستیز و جدل می‌کنند.

حسن بن موسی از زهیر، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: * به محمد بن علی گفتم: آیا کسی از شما اهل بیت هست که عقیده داشته باشد گناهی از گناهان موجب شرک است؟ فرمود: نه. گفتم: آیا کسی از شما خاندان هست که معتقد به رجعت باشد؟ فرمود: نه. گفتم: آیا کسی از شما خاندان هست که ابوبکر و عمر را دشنام دهد؟ فرمود: نه. آن دو را

→

منصور دوانیقی با بدترین صورت در گذشته یا کشته شده‌اند و بدون هیچ‌گونه شک این‌گونه سخنان از سر تقیه و بیم جان گفته می‌شده است نه از اعتقاد راستین. وانگهی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مکرر سب خودداری خود را از قیام بیان فرموده که بیم صدمه خوردن به بنیان مقدس آئین محمدی (ص) را داشته است. با این همه چنان در بیعت نکردن پایداری فرمود که سرانجام وجود عزیزش را به گفته دشمن «کالجمل المخشوش» کشان‌کشان بردند. در این باره لطفاً به نامه شماره ۲۸ نهج‌البلاغه و شروح آن مراجعه فرمایید. این‌گونه سخنان که از راه تقیه گفته شده است در متون روایی و تاریخی اندک نیست و باید دقت کرد. م.

۱. ملاحظه می‌فرمایید که امام باقر علیه‌السلام نوه دختری حضرت مجتبی و نوه پسر حضرت سیدالشهدا و بدین‌گونه از دو جهت نواده حضرت امیر و حضرت صدیقه طاهره است.

دوست بدار و به آن دو مهرورزی کن و برای آن دو آمرزش خواهی کن.

شهاب بن عباد از ابراهیم بن حمید، از اسماعیل بن ابی خالد، از ابی الضحاک ما را خبر داد که * ابو جعفر می فرموده است: بار خدایا من از مغیره بن سعید و بنان به سوی تو تبری می جویم.^۱

عبید الله بن عبدالمجید حنفی از سفیان ثوری، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که * همواره موهای سر مادرش را جستجو و تمیز می کرده است.^۲

فضل بن دُکین از یوسف بن مهاجر حدّاد ما را خبر داد که می گفته است * ابو جعفر محمد بن علی را سوار بر استری دیدم که غلامی همراهش پیاده کنار استر حرکت می کرد. عَفّان بن مُسلم از معاویه بن عبدالکریم ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابو جعفر محمد بن علی جبه و روپوش خز دیدم.

فضل بن دُکین از شریک، از جابر، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می گفته است * ما آل محمد (ص) جامه های خز و رنگین (سرخ) و آنچه باگیل سرخ رنگ کرده باشند و جامه های بافت یمن را می پوشیم.

حسن بن موسی از زهیر، از جابر، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می فرموده است * ما آل محمد (ص) جامه های خز و یمنی و رنگین و آنچه را باگیل سرخ رنگ کرده باشند می پوشیم.

عبیدالله بن موسی از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است * بر تن ابو جعفر محمد بن علی جامه ای نشان دار دیدم و از او پرسیدم، فرمود: نشان ابریشمی که به اندازه دو انگشت باشد عیبی ندارد.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دُکین هر دو از عمرو بن عثمان، از موهب ما را خبر دادند که می گفته است * به تن ابو جعفر محمد بن علی ملافه ای سرخ دیدم.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از عبدالاعلی ما را خبر داد که می گفته است * خود

۱. مغیره بن سعید از راویانی است که به گفته اردبیلی در جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۵۴ بسیار دروغگو بوده و به حضرت باقر دروغ می بسته است. او به دست خالد بن عبدالله قسری حدود سال ۱۲۰ هجری با گروهی از یارانش کشته شد. به شماره ۸۷۱۰ میزان الاعتدال ذهبی مراجعه فرمایید. درباره بنان هم کشی به تفصیل سخن گفته که از بسیار دروغگویان بوده است. به شیخ طوسی، اختبار معرفة الرجال، چاپ مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ ش، شماره های ۹۰۹ و ۵۴۴ و ۵۴۳ و ۵۱۱ مراجعه شود - م.

۲. این کار نمونه کمال فردوسی و صمیمیت پسران نسبت به مادر بوده است - م.

دیدم که محمد بن علی دنبالهٔ عمامه خود را پشت سرش می‌آویزد.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: * دیدم که محمد بن علی عمامه‌ای نشان‌دار داشت و نیز جامه‌ای نشان‌دار داشت که آن را می‌پوشید. یزید بن هارون از محمد بن اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جعفر را دیدم در جامه‌ای نماز گزارد که گره آن را پشت سر بسته بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمان بن عبدالعزیز، از حکیم بن حکیم بن عباد بن حنیف ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جعفر محمد بن علی را دیدم که در مسجد بر طیلسانی پیچیده و تا کرده تکیه داده بود. واقدی گوید: همواره به روزگار ما اشراف و اهل مروت که به مسجد می‌آمدند چنان بودند که بر عباهای تا کرده و پیچیده که غیر از عبا و ردایی بود که بر تن داشتند تکیه می‌دادند.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین هر دو از اسرائیل، از عبدالاعلی ما را خبر دادند که می‌گفته است: * دربارهٔ وسمه - به نقل عبیدالله - و رنگ سیاه - به نقل فضل بن دکین - از ابو جعفر محمد بن علی پرسیدم، پاسخ داد که آن خضاب خاندان ماست.

فضل بن دکین از نصیر بن ابی‌الاشعث قرادی، از ثویر ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جعفر محمد بن علی مرا گفت: ای ابو جهم با چه چیز خضاب می‌بندی؟ گفتم: با حنا و کتم. فرمود: آری این خضاب خاندان ماست.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از عروه بن عبدالله بن قشیر جعفی ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جعفر محمد بن علی مرا گفت با وسمه خضاب ببند.

معن بن عیسی از هارون بن عبدالله بن ولید معیصی ما را خبر داد که می‌گفته است: * به پیشانی و بینی ابو جعفر نشان سجده را دیدم که چندان زیاد نبود.

مالک بن اسماعیل از فضیل بن مرزوق، از قول مردی از ابو جعفر نقل کرد که می‌فرموده است: * از خنده یا خنده بسیار بر حذر باشید و بپرهیزید که آن کار دانش را زدوده می‌سازد چه زدودنی.

حسن بن موسی از زهیر، از جابر، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می‌گفته است: * وقتی بر انگشترم نام خودم نقش بود و هر گاه می‌خواستم با زنان پیامیزم آن را در دهان خود می‌نهادم.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی‌اویس از گفتهٔ ابو مصعب سعید بن مسلم بن بانک ما را خبر

داد که می گفته است: * بر تن ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بُردی دیدم. گوید: سالم آزاد کرده و وابسته عبدالله بن علی بن حسین برای من گفتم که ابو جعفر سفارش کرده است در همان برد کفن شود.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر ما را خبر داد که می گفته است: * ابو جعفر سفارش فرمود تا در پیراهنی که در آن نماز می گزارده است کفن شود.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از عروة بن عبدالله بن قشیر ما را خبر داد می گفته است: * از جعفر بن محمد پرسیدم پدرت را در چه چیز کفن کردید؟ فرمود: پدرم به من سفارش کرد که در پیراهنش پس از آنکه بندها و تکمه هایش را ببرم و در ردایش که آن را می پوشید و فزون بر آن بردی یمنی هم بخرم که پیامبر صلی الله علیه و آله در سه جامه کفن شد که یکی برد یمانی بود.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی از سعید بن مسلم بن بانک ما را خبر داد می گفته است: * روی پیکر ابو جعفر محمد بن علی - به هنگام تشییع - بُردی خط دار دیدم.

عبدالرحمان بن یونس از سفیان بن عیینة، از جعفر بن محمد ما را خبر داد که می گفته است: * شنیدم پدرم محمد بن علی ضمن گفتگو با فاطمه دختر حسین در باره چیزی از اوقاف و صدقات حضرت ختمی مرتبت فرمود: امسال پنجاه و هشتمین سال من تمام می شود و در همان سال رحلت فرمود.

محمد بن عمر و اقدی می گوید: در روایت ما ابو جعفر محمد بن علی به سال یکصد و هفده و در هفتاد و سه سالگی در گذشته است. کس دیگری جز واقدی گفته است که ابو جعفر به سال یکصد و هیجده در گذشته است و ابونعیم فضل بن دکین گفته است ابو جعفر به سال یکصد و چهارده در مدینه رحلت کرده است.^۱

ابو جعفر محمد بن علی مورد اعتماد و پر دانش و بسیار حدیث بوده است ولی کسی که بتوان به سخن او استناد و احتجاج کرد از او روایت نکرده است.^۲

۱. با توجه به این موضوع که فرزندان و افراد خانواده در این موارد از دیگران آگاه ترند، باید روایت نقل شده از حضرت صادق علیه السلام را درباره مرگ حضرت باقر علیه السلام که در مبحث کتاب الحجّه اصول کافی آمده است پذیرفت که فرموده است: پدرم به سال یکصد و چهارده هجری در پنجاه و هفت سالگی رحلت فرموده و پس از رحلت پدرش علی بن حسین علیه السلام نوزده سال و دو ماه زندگی کرد. به اصول کافی، ج ۲، ترجمه دکتر سید جواد مصطفوی، ص ۳۳۷ مراجعه شود.

۲. جای بسی شگفتی است که ابن سعد چنین می گوید. برای آگاهی از یاقه بودن این سخن ابن سعد به ترجمه حضرت باقر از

عبد الله بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی ابی طالب است که مادر ابو جعفر هم بوده است. عبدالله بن علی بن حسین این فرزندان را آورده است: محمد از قُط که همان اَحَدَب است، اسحاق ایض و اُم کلثوم که به کلثم صَمَاء مشهور است، اُم علی که همان علیه است و مادر ایشان کنیزی بوده است. قاسم و عالیه که مادرشان کنیز دیگری بوده است.

عمر بن علی بن حسین

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. عمر بن علی این فرزندان را آورده است: علی و ابراهیم و خدیجه که مادرشان کنیزی است. جعفر که همان بشیر است و مادرش ام اسحاق دختر محمد بن عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. محمد و موسی که همان کَرْدَم است و خدیجه و حَبّه و مَحَبّه و عبده که مادرشان ام موسی دختر عمر بن علی بن ابی طالب است.

شبابه بن سوار از فضیل بن مرزوق ما را خبر داد که می گفته است: * از عمر بن علی و حسین بن علی، عموهای جعفر بن محمد پرسیدم آیا میان شما اهل بیت کسی هست که اطاعت از او واجب باشد و شما این حق را برای او بشناسید و هر کس این حق را برای او نشناسد به مرگ جاهلی می میرد؟ گفتند: نه، به خدا سوگند چنین چیزی میان ما نیست و هر کس از میان ما چنین ادعایی داشته باشد دروغ گو است. من - فضیل بن مرزوق - به عمر بن علی گفتم: خدایت رحمت کناد، این همان منزلی است که شما می پندارید برای علی موجود

→

تاریخ ابن عساکر، تصحیح استاد محترم شیخ محمد باقر محمودی، سازمان و چاپ وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۱۵ مراجعه شود که نام پانزده تن از بزرگان محدثان اهل سنت را به عنوان راویان حدیث از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که از جمله ایشان زُهری و ابن جریر و عطاء بن ابی رباح اند و نیز به پا برگ صفحه ۱۳۰ همان کتاب به قلم موضح محترم مراجعه فرمایید. این گونه بی توجهی و کم مهری از مواردی است که به راستی از ارزش کتاب طبقات می کاهد و نمی توان در باره ائمه اطهار و بزرگان مکتب تشیع به این کتاب و امثال آن اعتماد کرد - م.

است و پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت فرموده است و پس از او برای حسین که حسن به او وصیت کرده است و سپس برای علی بن حسین که حسین به او وصیت کرده است پس از او برای محمد بن علی که علی به او وصیت کرده است محفوظ است. عمر بن علی گفت: به خدا سوگند پدرم رحلت کرد و حال آنکه دو کلمه هم وصیت نکرد. خدایشان بکشد - کسانی که این سخنان را می گویند - فقط می خواهند به نام ما نان بخورند. وای از این خنیس خُروه، این خنیس خُرو چیست؟ گفتم: منظورت معلی بن خنیس است؟ آری همو را می گویم. به خدا سوگند مدت‌ها در بستر خود می اندیشم از قومی که که معلی بن خنیس ایشان را گمراه ساخته است و خداوند خرده‌های ایشان را دگرگون فرموده است.^۱

زید بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. زید بن علی این فرزندان را آورده است: یحیی که در خراسان کشته شد، سلم بن اخوز را نصر بن سيار به جنگ یحیی فرستاد و او یحیی را کشت. مادر یحیی رَیْطَه دختر ابوهاشم عبدالله بن محمد بن علی ابی طالب بوده است. عیسی و حسین که نابینا بوده و محمد که مادرشان کنیزی بوده است. محمد بن عمر و اقدی برای ما از گفته عبدالله بن جعفر نقل کرد که می گفته است: زید بن علی پیش هشام بن عبدالملک رفت و گزارشی از وام بسیار خود و نیازهایی که داشت به او داد. هشام نه تنها هیچ نیازی از او بر نیآورد که بر او ترش رویی کرد و سخنان درشت گفت.^۲

عبدالله بن جعفر می گوید سالم برده آزاد کرده و وابسته هشام که پرده دار هشام هم بوده مرا خبر داد که: چون زید بن علی از پیش هشام بیرون آمد در حالی که از خشم سبیل خود را گرفته و آن را تاب می داد می گفت: آری هیچ کس دنیا را دوست نمی دارد مگر

۱. این مورد هم مانند یا برگی صفحه ۸ قابل تأمل است. به ویژه که در باره معلی بن خنیس گوناگون سخن گفته اند. برای اطلاع به شماره ۴۹۷ بحث اصحاب حضرت صادق در رجال شیخ طوسی و شماره ۱۱۱۴ رجال نجاشی مراجعه فرمایید.

۲. برای اطلاع بیشتر از این موضوع و بی ادبی هشام، در منابع کهن به سعودی، مروح الذهب، ج ۵، چاپ باریه دو مینار، ص ۴۶۸ و تاریخ طبری، ج ۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، بدون تاریخ، ص ۱۶۵، و شرح نهج البلاغه، ج ۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ص ۲۸۶ مراجعه فرمایید - م.

آنکه زبون می شود. سپس بیرون رفت و آهنگ کوفه کرد و آن جا قیام کرد. در آن هنگام یوسف بن عمر ثقفی که از سوی هشام حاکم عراق بود کسی را به جنگ زید فرستاد و جنگ کردند. یاران زید که همراه او خروج کرده بودند پراکنده شدند و از زید کنار گرفته شدند. زید کشته شد و پیکرش را بردار کشیدند.

سالم می گفته است پس از چندی آنچه را که زید به هنگام بیرون آمدن از پیش هشام گفته بود به اطلاع او رساندم. هشام گفت: مادرت سوگوارت شود نمی توانستی این موضوع را پیش از این به من خبر دهی! آنچه او را راضی می کرد پانصد هزار درهم بود و پرداخت آن برای ما سبک تر از کاری بود که زید انجام داد. هزینه قیام او برای ما بیش از این مبلغ شد. محمد بن عمر و اقدی از گفته سَحْبَل بن محمد ما را خبر داد که می گفته است: هیچ یک از خلیفگان را ندیدم که همچون هشام خونریزی را ناخوش داشته باشد و این کار بر او دشوار آید. از کشته شدن زید بن علی و پسرش یحیی چنان ناراحت شد که گفت: دوست می داشتم من فدای ایشان گردم!

محمد بن عمر و اقدی ما را گفت که از عبدالرحمان بن ابی الزناد شنیدم، از گفته پدرش می گفت که: میان مروانیان بر هیچ کس چون هشام بن عبدالملک خونریزی ناخوش نبود. قیام زید بن علی بر هشام سخت گران آمد. ولی چیزی نگذشت که سر زید را پیش هشام آوردند و پیکرش در کوفه بردار کشیده شد و این کار را یوسف بن عمر در خلافت هشام انجام داد.

محمد بن عمر و اقدی می گوید: هنگامی که فرزندان عباس پیروز و حاکم شدند، عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس کنار گور هشام بن عبدالملک آمد و فرمان داد پیکرش را از گور بیرون آوردند و بردار کشیدند و گفت: این کار به سبب کاری است که با زید بن علی انجام داد.^۱

زید بن علی که خدایش رحمت کناد به روز دوشنبه دوم صفر سال یکصد و بیست هجری و گفته شده است به سال یکصد و بیست و دو کشته شده و هنگام کشته شدن چهل و دو سال داشته است.

زید بن علی از پدرش روایت کرده است، و از زید عبدالرحمان بن حارث بن عبدالله

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره به بحث مفضل ابن ابی الحدید شماره ۱۰۴ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۳۲-۱۲۸ مراجعه شود.

بن عیاش بن ابی ربیع روایت کرده است و از او بَسَام صیرفی و عبدالرحمان بن ابی الزناد و جز آن دو نیز روایت کرده‌اند.^۱

حسین اصغر بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. حسین اصغر این فرزندان را آورده است: عبدالله، عبیدالله أعرج، علی، هُشیمَة که مادرشان ام خالد دختر حمزة بن مصعب بن زبیر بن عوام است. محمد که مادرش کنیز است، حسن أخول و جاریة که مادر آن دو هم کنیزی است. امینه دختر حسین که مادرش بانویی از خاندان حارثه انصار است. ابراهیم و فاطمه که مادرشان کنیز است. حسین بن علی بن حسین کوچکترین فرزند پدر بوده و چندان زیسته است که محمد بن عمر واقدی او را دیده و از او روایت کرده است. در عین حال و با آنکه او در طبقه برادرانش نیست و سن او و کسانی را که درک کرده است با برادرانش مقایسه نمی‌شود ولی ما او را در همان طبقه برادرانش آوردیم.

عبدالله بن محمد بن الحنفیه

محمد پسر علی بن ابی طالب است. کنیه عبدالله، ابو هاشم و مادرش کنیزی است. عبدالله این فرزندان را آورده است: هاشم که کنیه او هم به نام هموست، محمد اصغر که نسلی از او باز نمانده است و مادر این دو دختر خالد بن علقمة بن حویرث بن عبدالله بن آبی اللحم بن مالک بن عبدالله بن غفار بن ثلیل بن ضمرة بن بکر عبد منات بن کنانه است. محمد اکبر و لبابة دختر عبدالله و مادر آن دو فاطمة دختر محمد بن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب است. علی و مرد دیگری که نامش را برای ما نگفته‌اند که مادرشان ام عثمان دختر ابوحدیر عیاش بن عبدة بن مغیث بن جد بن عجلان از خاندان بَلِی از قبیله قضاة است. طالب و عون و عبیدالله که مادر هر یک از ایشان کنیزی است. دختری به نام رَبِیْطَة که مادر یحیی بن زید

۱. برای آنگهی بیشتر از شرح حال و مکارم اخلاق و جگونگی قیام جناب زید بن علی می‌توان به کتابهای ابوالحسین زید الشهدا تألیف مرحوم سید محسن امین چاپ موسسه آل‌البیت و شخصیت و قیام زید بن علی تألیف سید ابوقاضی رضوی اردکانی مراجعه کرد - م.

کشته شده در خراسان است. مادر ریطه هم نامش رَیْطَه و همان ام حارث و دختر حارث بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. ام سلمه که مادرش کنیزی است.

ابوهاشم دانشمند و راوی و مورد اعتماد و کم حدیث بوده است. شیعیان به دیدارش می رفتند و دوستش می داشتند. او در شام همراه گروه بنی هاشم زندگی می کرد و چون مرگش فرا رسید به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب وصیت کرد و گفت: تو صاحب این امر و حاکم هستی و حکومت در فرزندان تو خواهد بود و شیعیان را به او ارجاع داد و نامه ها و روایات خود را به او سپرد و به روزگار حکومت سلیمان بن عبدالملک بن مروان در حُمیمه در گذشت.^۱

حَسَن بن محمد بن حنفیه

و محمد پسر علی بن ابی طالب است. مادرش جمال دختر قیس بن مخرمه بن مطلب بن عبدمناف بن قُصَی است. کنیه حسن، ابو محمد و از خردمندان و از افراد ظریف بنی هاشم و در فضل و هیأت ظاهری بر برادرش ابوهاشم برتری داشته است. او نخستین کس است که سخن در ارجاء گفته است.

موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از زاذان و میسرة ما را خبر دادند که گفته اند * آن دو پیش حسن بن محمد بن علی رفته اند و او را در باره کتابی که در موضوع ارجاء نوشته بوده است سرزنش کرده اند و حسن به زاذان گفته است: ای اباعمر! دوست می دارم کاش مرده بودم و آن را نمی نوشتم.

اسماعیل بن ابراهیم عُلَیّه از خالد، از ابوالعریان اُنیس ما را خبر دادند که می گفته است * بر تن حسن بن محمد پیراهنی نازک و نرم و بر سرش عمامه ای نازک دیدم. محمد بن عمر واقدی می گوید: حسن بن محمد به روزگار حکومت عمر بن عبدالعزیز در گذشته و نسلی از او بر جای نمانده است.^۲

۱. پیروان ابوهاشم به هاشمیه معروف اند و برای آگاهی بیشتر می توان به شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، چاپ محمد سید کیلانی، مصر، ۱۳۸۷ ق، ص ۱۵۰ مراجعه کرد.

۲. شهرستانی در الملل و النحل، غیلان دمشقی را نخستین کس می داند که در باره ارجاء و قدر سخن گفته است و سپس به

محمد بن عُمَرُ

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش اسماء دختر عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب است. محمد بن عمر این فرزندان را آورده است: عُمَرُ، عبدالله، عبیدالله که مادرشان خدیجه دختر علی بن حسین بن ابی طالب است و از این هر سه روایت نقل شده است. جعفر که مادرش ام‌هاشم دختر جعفر بن جعفر بن جعدة بن هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمر بن عمران بن مخزوم است.

معاویة بن عبدالله

ابن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی بوده است. معاویة بن عبدالله این فرزندان را آورده است: عبدالله که در سالهای پایانی حکومت مروان بن محمد در کوفه قیام کرد. جعفر که نسلی از او باز نمانده است و محمد که مادرشان ام عون دختر عون بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است. سلیمان که مادرش کنیز بوده است. حسن و یزید و صالح و حَمَّادَة و أُبَیَّة که مادرشان فاطمه دختر حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است. علی که او را عامر بن ضَبارة کشته است و مادرش کنیزی بوده است. یزید بن عبدالله بن هادگاهی از معاویة بن عبدالله بن جعفر روایت کرده است.

اسماعیل بن عبدالله

ابن جعفر ابی طالب. مادرش کنیزی بوده است. اسماعیل این فرزندان را آورده است: عبدالله، ابوبکر و محمد که مادرشان کنیزی بوده است. ام کلثوم و جعفر که مادر آن دو هم

→

صورت تردید و نا عبارت «گفته شده است» می‌گوید حسن بن محمد بوده است. به صفحات ۱۳۹ و ۱۴۴ همان چاپ مراجعه شود. — م.

کنیز بوده است. زید که مادر او هم کنیز بوده است.^۱ اسماعیل گاهی از پدر خود روایت کرده است و عبدالله بن مصعب بن ثابت از او روایت کرده است.

عُمر بن عبدالعزیز

ابن مروان بن حکم بن ابی العاص بن أمیة بن عبد شمس. مادرش أم عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب بن نفیل از خاندان عدی بن کعب بوده است. عمر بن عبدالعزیز کنیة ابو حفص داشته است و این فرزندان را آورده است: عبدالله و بکر و أم عمار که مادرشان لمیس دختر علی بن حارث بن عبدالله بن حصین ذی الغضنة بن یزید بن شداد بن قنان حارثی است. ابراهیم که مادرش ام عثمان دختر شعیب بن زبآن بن اصبع بن عمرو بن ثعلبة بن حارث بن حصن بن ضَمَضَم بن عدی بن خباب است. اسحاق و یعقوب و موسی که هر سه در کودکی در گذشتند و مادرشان فاطمه دختر عبدالملک بن مروان است. عبدالملک و ولید و عاصم و یزید و عبدالله و عبدالعزیز و زبآن و أمة و أم عبدالله که مادرشان کنیز بوده است.

گفته‌اند، عمر بن عبدالعزیز به سال شصت و سه متولد شده است و آن سالی است که میمونه همسر پیامبر (ص) در آن در گذشته است.^۲

عبیدالله بن محمد بن عایشه قرشی تیمی از محمد بن عمر بن ابی شُمیلة، از جویریة بن اسماء، از نافع ما را خبر داد که * عمر بن خطاب می‌گفته است: ای کاش می‌دانستم کدامیک از نسل من که دارای نشان زخمی - بر پیشانی - است، جهان را آکنده از داد می‌کند به هنگامی که آکنده از ستم شده است.

عبدالله بن جعفر رقی از ابوالملیح، از خصیف ما را خبر داد که می‌گفته است * در خواب چنین دیدم که مردی نشسته است و بر سمت راست او مردی و بر سمت چپش مردی دیگر نشسته‌اند. عمر بن عبدالعزیز آمد و خواست میان آن مرد و مردی که بر سمت راست

۱. ملاحظه می‌فرمایید مرد نژاده و ریشه‌داری که نوه جعفر بن ابی طالب سلام الله علیه است، مادران همه فرزندان کنیز بوده‌اند. این موضوع از دو جهت در خور بررسی است، نخست برخورد همواد با بزرگ‌منشی و آزاداندیشی مسلمانان با این طبقه ناتوان که آنان را شریک زندگی خویش قرار می‌دادند، دو دیگر تأثیری است که این مادران از لحاظ آداب و رسوم خود که از ملت‌های گوناگون بوده‌اند بر فرزندان خویش می‌گذارده‌اند و طبیعی است که در انتقال فرهنگ ملل دیگر به جامعه عرب سهم به‌سزایی داشته‌اند - م.

۲. ابن سعد در جلد هشتم طبقات ضمن شرح حال میمونه سال مرگ او را شصت و یک هجرت نوشته است - م.

او بود بنشینند. آن مرد خود را به مرد میان چسباند. عمر بن عبدالعزیز برگشت و خواست میان او و مردی که بر سمت چپ نشسته است. بنشیند او هم همان گونه رفتار کرد. در این هنگام مردی که در وسط نشسته بود عمر بن عبدالعزیز را گرفت و بر دامن خود نشاند. پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: رسول خداست و این یکی ابوبکر و دیگری عمر است.^۱ سلیمان بن حرب از مبارک بن فضالة، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است - یعنی نافع - از ابن عمر بسیار می شنیدم که می گفت: * کاش می دانستم این کدامیک از فرزندانگان عمر است که بر چهره اش نشانه ای است و زمین را آکنده از داد می سازد.

یزید بن هارون از ماجشون، از عبدالله بن دینار ما را خبر داد که می گفته است: * ابن عمر می گفت ما حدیث می کردیم - به ما گفته می شد - که جهان پایان نمی یابد تا آنکه حکومت این امت را مردی از فرزندان عمر عهده دار شود که به روش عمر حکومت خواهد کرد و بر چهره اش خالی است. گوید: ما می گفتیم که آن شخص بلال پسر عبدالله بن عمر است که او هم خالی بر چهره داشت، تا آنکه خداوند عمر بن عبدالعزیز را آورد که مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است.^۲

یزید بن هارون می گوید: یکی از چهار پایان پدرش بر عمر بن عبدالعزیز لگد زد و پیشانی او را شکافت پدرش خون از چهره او پاک می کرد و می گفت: اگر تو پیشانی دریده بنی امیه باشی کامیاب خواهی بود.

احمد بن ابی اسحاق از ابراهیم بن عیاش، از ضمره، از ابن شاذب ما را خبر داد که می گفته است: * هنگامی که عبدالعزیز بن مروان می خواست با مادر عمر بن عبدالعزیز ازدواج کند به کارگزار خود گفت: از پاکترین اموال من چهارصد دینار فراهم ساز که می خواهم با خانواده ای که اهل صلاح اند ازدواج کنم. و چون فراهم شد با مادر عمر بن عبدالعزیز ازدواج کرد.

۱. خصیف از مردگان آزاد کرده و سرسپردگان مروانیان و خزانه دار ایشان بوده و بسیاری از رجال شناسان او را ضعیف شمرده و از نقل احادیث او پرهیز می کرده اند تا چه رسد به خوابی که دیده است به میزان الاعتدال، شماره ۲۵۱۱ مراجعه فرمایید.

۲. با آنکه در این روایات ستیز با خاندان حضرت امیر المومنین علی علیه السلام روشن است و مروانیان کوشش داشته اند اندیشه مردم را از انتظار مصلح از علویان به مروانیان سوق دهند ولی بک نکته را مسلم می دارد و آن انتظار مردم برای ظهور مصلح از همان قرن اول هجری است - م.

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز در ماه ربیع الاول سال هشتاد و هفت در حالی که بیست و پنج ساله بود به حکومت مدینه گماشته شد. ولید بن عبدالملک او را منصوب کرده بود و این در همان آغاز به خلافت رسیدن ولید بود. عمر بن عبدالعزیز، ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم را به سرپرستی قضاء مدینه گماشت!

محمد بن عمر واقدی از عبدالصمد بن محمد سعدی، از گفته حفص بن عمر بن ابی طلحه انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود و به روزگار حکومت ولید بن عبدالملک قصد حج گزاردن کرد، انس بن مالک که در آن هنگام در مدینه بود پیش او آمد. عمر بن عبدالعزیز به او گفت: ای ابو حمزه! چه نیکوست که به ما از سخنرانیهای پیامبر - در حج - خبر دهی. انس گفت: پیامبر (ص) در مکه یک روز پیش از ترویبه - که روز هشتم ذیحجه است - و نیز در عرفات و در منی روز پس از عید قربان و روز پس از روز کوچ کردن - سیزدهم ذیحجه - سخنرانی فرمود.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك از ضحاک بن عثمان، از یحیی بن سعید یا از شریک بن ابی نمر و ضحاک درست به یاد نداشت که از کدامیک شنیده است، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * پشت سر هیچ کس نماز نگزارده‌ام که نمازش از این جوان یعنی عمر بن عبدالعزیز به نماز پیامبر (ص) شبیه‌تر باشد. ضحاک می‌گوید: من همواره پشت سر عمر بن عبدالعزیز نماز می‌گزاردم، دو رکعت اول ظهر را طول می‌داد و دو رکعت بعد را تند می‌خواند. نماز عصر را هم ساده و تند می‌خواند. در نماز مغرب سوره‌های قصار مفصل و در نماز عشاء سوره‌های متوسط مفصل و در نماز صبح سوره‌های طوال^۱ می‌خواند. محمد بن عمر واقدی گفته است: من هم این حدیث را از ضحاک شنیدم و بدون آنکه شک

۱. در همین شغل حکومت مدینه، عمر بن عبدالعزیز، خُیب پسر عبدالله بن زبیر را در روزی سرد بر در مسجد پیامبر (ص) صد تازیانه زد و مشکی آب سرد بر سر او ریخت. خُیب در گذشت. سبب این کار آن بود که سخنانی از خیب نقل شده و به گوش ولید بن عبدالملک رسیده بوده و او دستور داده بود به خیب صد تازیانه بزنند. جناب عمر بن عبدالعزیز دادگر؟! ریختن آب سرد پس از تازیانه زدن را هم از سوی خود انجام داد و موجب مرگ خیب شد. برای آگاهی بیشتر در این باره به شرح حال خیب در طبقات، ج ۵، چاپ دکتر محمد عبدالقادر عطاء، ص ۳۲۷ و جلد ششم ترجمه، نه‌ایه‌الاربع، به قلم این بنده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۵۲ مراجعه فرمایید. شرح حال خُیب در طبقات چاپ ادوارد ساخا و از قلم افتاده است - م.

۱. سوره‌های مفصل به سوره‌های آخر قرآن اطلاق شده است. برای آگاهی بیشتر در این باره به مرحوم دکتر محمود رامیار تاریخ قرآن، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۵۹۵ مراجعه فرمایید.

داشته باشد آن را از شریک بن ابی نمر نقل می کرد.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از ضحاک ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز را بر منبر می دیدم که اگر سخنی ناخواسته می گفت بر می گشت و دو بار استغفرالله می گفت.

عنان بن مسلم از عبدالملبارک، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز را دیدم پیاده برای نماز عید می رفت:

فضل بن دکین به ما خبر داد که ابواسرائیل ضمن گفتگو با ما سخن از عمر بن عبدالعزیز به میان آورد و گفت علی بن بدیمه برای من نقل کرد که * عمر بن عبدالعزیز هنگامی که حاکم مدینه بود دیدم، از همگان خوش لباس تر و خوشبو تر بود و راه رفتنش همراه با تبختر بود. پس از آن او را دیدم که همچون راهبان راه می رفت. بنابراین هر کس به تو بگوید که طرز راه رفتن عادت و سجیه است، پذیر آن هم پس از تغییر راه رفتن عمر بن عبدالعزیز.

رؤح بن عبادة از أسامة بن زید ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم که قاضی او بود می گفته است که هیچ چیز در نظر من گوارتر از حقی نیست که مطابق خواسته باشد.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از یحیی ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز هر دوشنبه و پنجشنبه روزه می گرفت.

عبدالله بن عبدالمجید از عبدالجبار بن ابی معن ما را خبر داد که می گفته است * پیش سعید بن مسیب بودم شنیدم مردی از او پرسید ای ابو محمد! مهدی کیست؟ سعید به او گفت: آیا به خانه مروان رفته ای؟ گفت: نه. سعید گفت: وارد خانه مروان شو تا مهدی را ببینی. گوید: قضا را عمر بن عبدالعزیز برای مردم بار داد. آن مرد به خانه مروان رفت امیر را دید که مردم هم جمع بودند. آن مرد پیش سعید بن مسیب برگشت و گفت: ای ابو محمد! وارد خانه مروان شدم و کسی را ندیدم که بگویم مهدی است. در همان حال که می شنیدم سعید بن مسیب به او گفت: آیا عمر بن عبدالعزیز را که به پیشانی او نشان زخم است و بر تخت نشسته بود دیدی؟ گفت: آری. سعید گفت: همو مهدی است.^۱

۱. خوانندگان عزیز توجه خواهند فرمود که چرا عمر بن عبدالعزیز از دیدگاه شیعه چیزی نیست، اینان اگر مدعی مهدویت نمی بودند، چنین احادیثی ساخته و پرداخته نمی شد. - م.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوسعید مَسْلَمَة ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم عَزْزَمی^۱ می‌گفت از محمد بن علی شنیدم که می‌گفت * پیامبر از ما و مهدی از خاندان عبدشمس است و ما کسی جز عمر بن عبدالعزیز را مهدی نمی‌دانیم. گوید و این موضوع به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز بود.

مسلم بن ابراهیم از ابوبکر بن فضل بن موءتمر عتکی، از ابویعفور، از گفته یکی از آزادکردگان و وابستگان هند دختر اسماء ما را خبر داد که می‌گفته است * به محمد بن علی گفتم: مردم می‌پندارند که مهدی میان شماست. گفتم: آری همین گونه است ولی از خاندان عبدشمس است. منظورش عمر بن عبدالعزیز بود.^۲

مالک بن اسماعیل از جویریة بن اسماء ما را خبر داد که می‌گفته است * از فاطمه دختر علی بن ابی طالب شنیدم در باره عمر بن عبدالعزیز سخن می‌گفت و فراوان بر او رحمت فرستاد و گفت: به هنگامی که امیر مدینه بود پیش او رفتم. او همه خواجه سرایان و پاسداران را مرخص کرد و چون در خانه کسی غیر از من و او باقی نماند گفت: ای دختر علی به خدا سوگند که روی زمین افراد هیچ خاندانی محبوب‌تر از شما در نظر من نیستند و شما در نظرم از افراد خانواده‌ام دوست داشتنی‌ترید.

محمد بن عمر واقدی از عبد الرحمان بن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز برای حکومت مدینه آمد، پرده‌دارش برای مردم نوشت که پیش او بروند. مردم پیش عمر بن عبدالعزیز رفتند و بر او سلام دادند. چون نماز ظهر را گزارده تن از فقیهان شهر را که اینان بودند فرا خواند: عروة بن زبیر، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه، ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث، ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه، سلیمان بن یسار، قاسم بن محمد، سالم بن عبدالله، عبدالله پسر عبدالله بن عمر، عبدالله بن عامر بن ربیعة و خارجه بن زید بن ثابت. عمر بن عبدالعزیز نخست سپاس و ستایش خدا را چنانکه در خور بود به جا آورد و سپس به آنان گفت: من شما را برای کاری فرا خوانده‌ام که بر آن پاداش داده خواهید شد و یاران اجرای حق خواهید بود. من نمی‌خواهم هیچ کاری را بدون رأی

۱. احمد بن حنبل در باره عَزْزَمی می‌گفته است مردم حدیث او را رها کرده‌اند. ابن معین گفته است حدیث او قابل نوشتن نیست. ذهبی هم گفته است همگان بر سستی او در حدیث اتفاق نظر دارند. به شماره ۷۹۰۵ در میزان الاعتدال مراجعه فرمایید.

۲. ملاحظه می‌کنید که نام راوی نیامده است و درستی آن مورد تردید است.

شما یا رای کسانی از شما که حاضر شوند انجام دهم. اگر دیدید کسی ستم می‌کند یا یکی از کارگزاران من ستم روا می‌دارد، شما را به خدا سوگند می‌دهم به هر یک از شما در آن باره خبری رسید آن را به من برساند. فقیهان برای او پاداش پسندیده آرزو کردند و پراکنده شدند.

علی بن محمد از فضل سراج، از حجاج صواف ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز والی مدینه بود مرا فرمان داد تا برایش پارچه بخرم. برای او پارچه‌هایی خریدم از آن جمله پارچه‌ای بود که به چهارصد درم خریده بودم. آن را برای پیراهن برش داد و با دست خود آن را لمس کرد و گفت: چه خشن و سخت است. و پس از آنکه خلیفه شده بود دستور داد پارچه برایش بخرند پارچه‌ای را به چهارده درم خریدند با دست آن را لمس کرد و گفت: سبحان الله چه نرم و لطیف است.

علی بن محمد از طعمه بن غیلان و محمد بن خالد ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * عمر بن عبدالعزیز از خوش پوش و معطرتر قرشیان بود و چون به خلافت رسید از بدپوش تر و سخت زندگی تر قرشیان شد و همه چیزهای زائد را رها کرد - پیش فرستاد.

محمد بن عمر واقدی از ابراهیم بن محمد بن عمّار بن سعد قرظ، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * به هنگام نماز در خانه عمر بن عبدالعزیز چنین ندا می‌دادیم که ای امیر! سلام و رحمت و برکتهای خدا بر تو باد، بشتاب برای نماز، بشتاب برای رستگاری، خدایت رحمت کناد نماز نماز، و میان مردم و حاضران فقیهان بودند و این کار را نادرست نمی‌شمردند.

محمد بن عمر واقدی از ابراهیم بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن عبدالعزیز به هنگامی که حاکم مدینه بود گفت هنگامی که برای نماز ظهر و نماز عشا اذان گفتم، پس از آن دو رکعت نماز بگزار و چندان بر جای خود بنشین که اگر صدای اذان را مردی در دورترین نقطه مدینه شنیده باشد بتواند قضای حاجت کند و وضو بسازد و جامه بپوشد و آرام آرام پیاده به مسجد برسد و چهار رکعت نماز بگزارد و بر جای خود بنشیند. آن گاه اقامه بگو.

محمد بن عمر واقدی به ما گفت از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروه شنیدم که می‌گفت * عمر بن عبدالعزیز در مدینه برای ما پیشنهادی می‌کرد و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند نمی‌خواند.

محمد بن عمر واقدی از معاذ بن محمد، از عمران بن ابی‌انس، از خود عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: «در نماز فقط یک سلام می‌داده و رو به قبله می‌گفته است «السلام علیکم»^۱»

محمد بن عمر واقدی از ابوسلیمان داود بن خالد، از سهیل بن ابی‌سهیل ما را خبر داد که می‌گفته است، از رجاء بن حیوه شنیدم که می‌گفت^۲: «روز جمعه‌ای سلیمان بن عبدالملک جامه خز سبز پوشید و در آینه نگرست و گفت: به خدا سوگند که من پادشاه جوانم. سلیمان برای خواندن نماز جمعه با مردم بیرون رفت و هنوز برنگشته و به خانه نرسیده بود که تب بر آورد. و چون بیماری او سنگین شد عهدنامه نوشت و پسر خود را که پسر بچه‌ای به بلوغ نرسیده بود ولیعهد ساخت. من گفتم: ای امیرالمومنین از چیزهایی که خلیفه را از عذاب گور حفظ می‌کند این است که مرد شایسته‌ای را به جانشینی خود بگمارد. سلیمان گفت: این فقط نامه‌ای است. از خداوند طلب خیر می‌کنم، و در این باره می‌اندیشم و تصمیم قاطعی در مورد ایوب ندارم. یکی دو روز گذشت سلیمان آن عهدنامه را پاره کرد و مرا فرا خواند و پرسید در باره داود بن سلیمان چه نظری داری؟ گفتم: او در قسطنطینه است و این جا حضور ندارد و انگهی نمی‌دانی زنده است یا مرده. پرسید تو در باره چه کسی نظر داری. من که می‌خواستم بنیم نظر خودش در باره کیست، گفتم: ای امیرالمومنین! هر اندیشه و نظری که خود داری پسندیده است. پرسید در باره عمر بن عبدالعزیز چه نظر داری؟ گفتم: به خدا مردی مسلمان و فاضل و برگزیده است. گفت: آری همین گونه است ولی به خدا سوگند اگر او را به تنهایی ولیعهد سازم و کسی از پسران عبدالملک را پس از او قرار ندهم فتنه بر پا خواهد شد و نمی‌گذارند بر آنان حکومت داشته باشد. ناچار باید یکی از پسران عبدالملک را پس از عمر بن عبدالعزیز به ولیعهدی او بگمارم. یزید بن عبدالملک در آن هنگام به سمت امیر حاج گماشته شده بود و در دمشق حضور نداشت. سلیمان گفت: یزید را پس از عمر بن عبدالعزیز قرار می‌دهم و این چیزی است که آنان را تسکین می‌بخشد و

۱. موضوع بلند گفتن یا آهسته گفتن بسم‌الله الرحمن الرحیم از دیر باز میان مسلمانان مورد اختلاف بوده است. شیعیان و شافعیان معتقد به بلند گفتن آن هستند و برای آگاهی بیشتر به تفسیرکشاف زمخشری و مجمع‌البیان طبرسی و ابوالفتوح رازی و بحث مستوفای مرحوم خوبی (ره) در البیان ص ۴۷۰ مراجعه فرمایید.

۲. دیر سلیمان و رازدار او و در گذشته به سال ۱۱۲ هجری و از واعظان نامور قرن اول و دوم هجری است. به خیرالدین زرکلی، الاعلام ج ۳، ص ۴۳ مراجعه شود.

خشنود خواهند شد. گفتم: هر چه رای تو است همان پسندیده خواهد بود. سلیمان به دست خود چنین نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه‌ای از بنده خدا سلیمان امیر مومنان است برای عمر بن عبدالعزیز، همگان فرمان او را بشنوید و فرمان برید. از خدا بترسید و با یکدیگر اختلاف نکنید که بر شما طمع بسته شود».

سلیمان نامه را مهر کرد و به کعب بن حامر سالار شرطه خویش پیام فرستاد که به افراد خاندان من فرمان بده تا جمع شوند. کعب پیام فرستاد و آنان را جمع کرد. چون آنان جمع شدند سلیمان به رجاء بن حیوه گفت: این نامه را سر به مهر پیش ایشان ببر و بگو نامه من است و فرمانشان بده که با هر کس که من به خلافت گماشته‌ام بیعت کنند. رجاء چنان کرد و چون موضوع را به آنان گفت، همگی گفتند: شنیدیم و فرمان بردار کسی خواهیم بود که نامش در این عهدنامه آمده است. سپس به رجاء گفتند: آیا می‌توانیم پیش امیر مومنان رویم و سلامش دهیم؟ گفت: آری. چون پیش سلیمان رفتند، سلیمان به آن نامه که در دست رجاء بود اشاره کرد و به حاضران که به آن نامه می‌نگریستند گفت: این وصیت‌نامه من است. بشنوید و فرمان بردار باشید و با هر کس که در این عهدنامه نوشته و نام برده‌ام بیعت کنید. همگان و هر یک به تنهایی با آن شخص بیعت کردند. و سپس آن نامه را که همچنان سر بسته در دست رجاء بود بیرون بردند.

رجاء می‌گوید: چون پراکنده شدند عمر بن عبدالعزیز پیش من آمد و گفت: ای ابوالمقدام! می‌دانی که مرا نسبت به سلیمان حرمت و دوستی است او هم نسبت به من مهرورز و نکوکار است. بیم دارم که از حکومت و این کار چیزی بر عهده‌ام نهاده باشد، تو را به خدا و حرمت و دوستی خویش سوگند می‌دهم که اگر چنین است مرا آگاه سازی که هم اکنون که توان آن را دارم و پیش از آنکه امکان از دست برود استعفاء دهم - از او بخواهم که مرا معاف دارد. من گفتم: به خدا سوگند که یک حرف از آن را به تو خبر نخواهم داد و عمر بن عبدالعزیز خشمگین رفت.

رجاء می‌گوید: سپس هشام بن عبدالملک مرا دید و گفت: ای رجاء! من برای تو از دیر باز فائل به حرمت و دوستی بوده‌ام و سپاسگزار هم خواهم بود که مرا آگاه سازی آیا خلافت بر عهده من نهاده شده است؟ اگر بر عهده من است بدانم و اگر به دیگری واگذار شده است گفتگو کنم، و کسی مانند من نباید در باره‌اش کوتاهی و از خلافت بر کنار ماند، به